

## نقش کهن الگوها در شکل‌گیری روابط اجتماعی بر اساس رویکرد یونگ

مهديه بخشي<sup>۱</sup> / سروناز تربتي<sup>۲</sup> / علي جعفري<sup>۳</sup> / سيدمحمد دادگران<sup>۴</sup> / حبيب صبوري خسروشاهي<sup>۵</sup>

تاریخ دریافت مقاله: مهر ۱۴۰۰ تاریخ پذیرش نهایی: آبان ۱۴۰۰

### چکیده

مقاله حاضر در تلاش است که با تحلیل مقایسه‌ای دو رمان سیال ذهن ایرانی «این سگ می‌خواهد رکسانا را بخورد» و «احتمالاً گم شده‌ام» به عنوان بازنمایی از تجربه اجتماعی، به تبیین این مسأله بپردازد که کهن الگوهای یونگ چه نقشی در شکل‌گیری روابط اجتماعی دارد؟ و با شناخت کهن الگوها چگونه می‌توان ارتباط با خود و دیگران را بهبود بخشید؟ بر این اساس، با استفاده از نظریات یونگ و بهره از روش نقد روانکاوانه، کهن الگوهای آنیما، آنیموس و سایه در راوی رمان‌ها تحلیل شده است. نگارنده پس از خوانش رمان‌های مورد مطالعه مشاهده نمود که راوی هر دو رمان به دنبال مواجهه با کهن الگوهای خود هستند که به صورت ارثی در همه افراد وجود دارند تا بتوانند با رجوع به گذشته و آگاهی به ناخودآگاه جمعی خویش با منطقه ناشناخته شخصیت خویش که برای دیگران و خودشان ناشناخته است، مواجهه می‌شوند و در این مسیر ارتباط با خود و ارتباطشان با دیگران را بهبود بخشند. اما شیوه و روش مواجهه با کهن الگوها در این رمان‌ها متفاوت بود؛ در رمان «احتمالاً گم شده‌ام» راوی از شناخت خود است که می‌خواهد آشتی دوباره بین سایه و آنیموس خود برقرار کند و اینگونه از گم‌شدگی در گذشته رهایی باید. اما در رمان «این سگ می‌خواهد رکسانا را بخورد» و از دریچه پذیرش کهن الگوهای یونگ است که ناخودآگاه فردی و در نهایت الگوی روابط اجتماعی، در زندگی اجتماعی راوی رمان متجلی می‌شود. راوی با پس زدن این سایه‌ها است که به مرحله فردیت می‌رسد؛ فردیتی که او را در تنهایی خود رها می‌کند اما راوی رمان «احتمالاً گم شده‌ام»، خود را در رفت و برگشت میان آنیموس و سایه پیدا می‌کند و الگوی روابط اجتماعی را در این رابطه فهم می‌کند.

واژگان کلیدی: روابط اجتماعی، رمان سیال ذهن، کهن الگو، یونگ.

۱- دانشجوی دکتری علوم ارتباطات، واحد تهران شرق، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲- استادیار، گروه علوم ارتباطات اجتماعی، واحد تهران شرق، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، (نویسنده مسئول)، پست الکترونیک:

msoltanifar@yahoo.com

۳- استادیار، گروه علوم ارتباطات، واحد اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، اردبیل، ایران

۴- دانشیار، گروه علوم ارتباطات اجتماعی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۵- استادیار، گروه علوم اجتماعی، واحد تهران شرق، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

## مقدمه

به باور جامعه‌شناسان، کارکرد ادبیات عبارت است بازتابیدن اوضاع و احوال جامعه در هر زمانی، که روابط آحاد جامعه با نگاهی انتقادی زیر زره بین قرار می‌گیرد. ادبیات تجربه‌های انسان در زندگی اجتماعی را بازتولید می‌کنند؛ پس هسته به وجودآورنده‌ی هر اثر ادبی، حیات اجتماعی است. باید توجه داشت که رابطه ادبیات با واقعیت اجتماعی، یکسویه نیست. به بیان دیگر، ادبیات آینه‌ای نیست که حال و روز آحاد جامعه یا اوضاع اجتماعی در آن صرفاً منعکس شوند. ادبیات نه فقط از بطن واقعیت اجتماعی بر می‌آید، بلکه همچنین می‌تواند بر آن واقعیت اثری سلبی بگذارد و به تغییر آن کمک کند. (پاینده، ۳۵: ۱۳۹۵)

در رمان سیلان ذهن، زمان دیگر رشته‌ای از لحظات متوالی تلقی نمی‌شود بلکه جریان دائمی در ذهن فرد قلمداد می‌شود که در آن وقایع گذشته دائماً به زمان حال سرازیر می‌شوند و بازنگری گذشته با پیش‌بینی آینده درهم می‌آمیزد. (لاج، وات و دیچز، ۱۳۹۴: ۱۱۲-۱۰۹) در اندیشه یونگ، کهن الگو به تصاویر ذهنی اطلاق می‌شود که از ازل در ضمیر ناخودآگاه نوع بشر وجود داشته‌اند و طی قرن‌ها از نسل‌های پیشین به انسان معاصر انتقال یافته‌اند. کهن الگوها در سرشت زیست‌شناختی، روانشناختی و اجتماعی انسان‌ها مستترند و موجب واکنش‌های غریزی در ما می‌شوند. رویاها، آیین‌های دینی، هنر و ادبیات همگی جلوه‌گاه و کهن الگوها و واسطه‌هایی برای بیان اسطوره‌اند. (پاینده، ۱۳۹۴: ۳۶۴)

یونگ نخستین کسی بود که اظهار داشت این کهن الگوها مستقیماً نحوه‌ی واکنش ما با عناصر بیرونی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. (برسler، ۱۳۹۳: ۱۸۱)

در چنین دنیایی هر فرد به فرد دیگر و به تمام جنبه‌های جهان هستی پیوسته است. با این حال هر فرد همچنین یک انسان منحصر به فرد است زیرا سرنوشت منحصر به فردی دارد، و یونگ این سرنوشت را فردیت می‌نامد. (رابرتسون، ۱۳۹۵: ۸)

فرآیند فردیتی که خودآگاه محقق شود روابط انسانی فرد را تغییر می‌دهد و پیوندهای معمول مانند خویشاوندی و منافع مشترک جای خود را به همبستگی‌هایی که از «خود» ناشی می‌شوند می‌دهد. وقتی «خود» چنین پیوندهایی را ایجاد کرد می‌توان اطمینان یافت که تمایل، حسادت، کشمکش و تمامی انواع فراقکنی‌های منفی موجب از هم گسیختگی گروه نخواهد شد. از همین رو گردن نهادن بدون قید و شرط به فرآیند فردیت بهترین توافق اجتماعی ممکن است. (یونگ، ۱۳۹۶: ۳۳۵-۳۳۳)

بر اساس دیدگاه یونگ، خودآگاهی که ظاهراً شرط لازم انسانیت است، فقط نوک کوه یخی است. در زیر آگاهی دریای ژرف

ناخودآگاه جمعی وجود دارد، دریایی بسیار بزرگ و باستانی که سرشار از همه تصاویر و رفتارهایی است که در طول تاریخ بارها و بارها تکرار شده‌اند. این تاریخ تنها شامل انسان‌ها نمی‌شود، بلکه شامل خود زندگی است. (رابرتسون، ۱۳۹۵: ۱۸-۱۷)

ناخودآگاه جمعی بخشی از روان است که از حیثه شخص جداست و خصوصیاتش کاملاً کلی و عمومی است و محتوای آن را در همه افراد می‌توان یافت. ما ممکن است در همه زندگی‌مان فکر کنیم که بنا بر اراده خود عمل می‌کنیم، ولی در واقع بدون این که خود بدانیم چهره روی صحنه و سیاهی لشکر هستیم. زیرا اموری وجود دارد که ما از آن‌ها بی‌خبریم. ولی حیات ما را تحت تأثیر خود دارد. هرچه این امور ناآگاهانه تر باشد، تأثیر آن‌ها بیشتر است. (یونگ، ۱۳۹۵: ۸۸ و ۲۷)

ناخودآگاه جمعی به صورت فردی توسعه پیدا نمی‌کند، بلکه به ارث می‌رسد. این ناخودآگاه از قالب‌های از پیش موجود، یعنی کهن الگویی، تشکیل شده که بعداً خودآگاه شده‌اند و به محتویات روانی خاص، شکل تعریف شده‌ای می‌دهند. یونگ بر این نکته تأکید دارد که ناخودآگاه جمعی، موضوعی فلسفی یا فکری نیست، بلکه موضوعی تجربی است. (یونگ، ۱۳۹۶: ۵۷)

کهن الگوها ذخیره‌های تجاربی محسوب می‌شوند که در طول تاریخ دائماً توسط بشر تکرار شده‌اند. این الگوها از لحظه تولد در وجود همه انسان‌ها هستند و به صورت انرژی در لایه عمیقی از ناخودآگاه وجود دارند؛ در درون همه انسان در رویاها و تخیلات و در بیرون او به صورت اسطوره‌ها و آموزه‌های دینی جلوه می‌کنند. یک کهن الگو می‌تواند به شیوه‌های گوناگون به صورت یک داستان، طرح یا تصویری چون ماندالا به عنوان یک شخصیت اسطوره‌ای یا کهن الگویی یا حتی یک احساس عاطفی تجربه شود. (اسنودن، ۱۳۹۵: ۸۳)

یونگ می‌گوید: سایه پنهان و سرکوفته است زیرا داخلی‌ترین و گناهکارترین بخش شخصیت است و ریشه اش حتی به قلمرو حیات اجداد حیوانی ما می‌رسد و از این رو شامل همه جنبه‌های تاریخی خودآگاه است. سایه سرچشمه همه گناهان و تقصیرهاست. انسان ناخودآگاه همان سایه‌اش است. (شمیسا، ۱۳۹۴: ۸۴)

هنگامی که فردی می‌کوشد که سایه‌ی خود را ببیند، (اغلب با شرمساری) کاستی‌ها و معایبی را که به روشنی در دیگران می‌بیند در خود نمی‌یابد. سایه بسیار بیشتر تحت تأثیر آلودگی‌های جمعی قرار می‌گیرد تا شخصیت خودآگاه. این که سایه دوست ما بشود یا دشمن ما، بستگی تام به خودمان دارد. سایه لزوماً همواره رقیب ما نیست. در واقع سایه درست همانند هر موجود بشری است که ما با وی زندگی می‌کنیم و باید دوستش بداریم. منتها بسته به شرایط، گاهی با او کنار می‌آییم و گاه در برابرش می‌ایستیم. سایه تنها

## پیشینه تحقیق

در جست و جوی صورت گرفته توسط محقق در منابع و متون داخلی و خارجی، پژوهش‌های زیر در ارتباط با رمان‌های سیال ذهن بر مبنای روانشناسی تحلیلی یونگ که از جهاتی با پژوهش حاضر مرتبط است، یافت شد:

(بخشی و همکاران، ۱۴۰۰) در تحقیقی با عنوان نقد کهن الگویی روابط اجتماعی در رمان‌های سیال ذهن ایرانی به بررسی چگونگی نقش کهن الگوها در روابط اجتماعی در راستای شناخت فرد از خود در جهت توسعه روابط اجتماعی پرداخته‌اند. نتایج حاصل از این مقاله نشان داده است که فرد با شناخت از ناخودآگاه جمعی خویش و از طریق خودگشودگی می‌تواند تعاملات اجتماعی مطلوب‌تری را با دیگران تجربه کند.

(بخشی، تربتی و همکاران، ۱۴۰۰) در تحقیقی به بررسی کاربست نظریه پنجره جوهری در تحلیل روابط اجتماعی بر اساس رویکرد تحلیلی یونگ به تبیین این مسأله پرداخته‌اند که چه نسبتی میان مفاهیم روابط اجتماعی در جامعه ایرانی با مفاهیم روانشناسانه و کهن الگویی یونگ وجود دارد و چگونه کهن الگوها روابط ما را با دیگران تحت تأثیر قرار می‌دهند. نتایج تحقیق آن‌ها نشان داد که فرد در مواجهه با ناحیه کور و پنهان خود نقاب از صورت بر می‌دارد و به ناخودآگاه خود رفته و در پس این مواجهه به آگاهی می‌رسد و ارتباطش با خود و با دیگران به تعادل می‌رسد.

(اسکویی، ۱۳۹۲) در تحقیقی با عنوان تجزیه هویت در رمان سرخی تو از من، به شیوه مطالعاتی میان رشته‌ای روانشناختی، علاوه بر معرفی اختلال تجزیه هویت با نام اختصاری DID که یک بیماری کمیاب هویتی و شخصیتی است و دستمایه ساخته شدن رمان سرخی تو از من شده است به ارزیابی چگونگی توصیف این بیماری در رمان، نمادپردازی‌های موجود در متن داستان، نحوه شخصیت پردازی و تطابق یا عدم تطابق شخصیت بیمار داستان با ویژگی‌های بیماران مبتلا به این اختلال می‌پردازد.

(یزجردی، ۱۳۹۵) در پایان‌نامه خود با عنوان نقد روانکاوانه آثار سپیده شاملو با تکیه بر دو رمان سرخی تو از من و انگار گفته بودی لیلی و مجموعه داستان دستکش قرمز در مقطع کارشناسی اشد دانشگاه الزهرا (س) به شیوه کتابخانه‌ای با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و بر اساس مبانی روانکاوی فروید و یونگ به این نتیجه رسیده است که آثار سپیده شاملو از جمله آثاری هستند که به شیوه مدرنیستی نگاشته شده‌اند و به دنیای درونی و ذهنی شخصیت‌ها پرداخته شده است.

(آذرنیوار، ۱۳۹۷) در کتاب رنج مرگ (نقد و تحلیلی بر رمان سمفونی مردگان عباس معروفی) با تکیه بر جایگاه و اهمیت نقد در آثار

زمانی دشمن می‌شود که یا نادیده گرفته شود و یا به درستی درک نشود. لازم به ذکر مشکلات اخلاقی که بر اثر برخورد با سایه بروز می‌کند در سوره‌ی هجدهم قرآن به خوبی بیان شده است. (یونگ، ۱۳۹۶: ۲۶۶-۲۵۵)

هر مردی، درون خود تصویری ازلی از زن دارد. این تصویر یک زن خاص نیست، بلکه تصویر روشنی از زنانگی است. در زنان نیز همین گونه است. هر زن نیز تصویری ذاتی از مرد دارد. آنیما، جنبه زنانه ناخودآگاه مرد است و آنیموس، جنبه مردانه ناخودآگاه زن است. یکپارچه شدن با آنیما و آنیموس بسیار دشوارتر از سایه است. یونگ اظهار می‌کرد که همه ما یک شخصیت مستقل داریم که بنیان زندگی درونی ما است و به دنیای بیرونی فراقنی می‌شود. این شخصیت همان چیزی است که انسان‌ها در طول تاریخ آن را روح نامیده‌اند. یونگ همچنان که آنیما و آنیموس را نماد کهن الگویی رابطه می‌دانست، آن را کارکردی نیز می‌دانست که ما از طریق آن با ناخودآگاه جمعی ارتباط داریم؛ این ارتباط همانند ارتباطی است که ما از طریق نقاب با دنیای بیرون داریم. (رابرتسون، ۱۳۹۵: ۱۴۵-۱۳۹) بر اساس آنچه ذکر شد؛ مقاله حاضر در تلاش است که با تحلیل مقایسه‌ای دو رمان سیال ذهن ایرانی «این سگ می‌خواهد رکسانا را بخورد» و «احتمالاً گم شده‌ام» به عنوان بازنمایی از تجربه اجتماعی، به تبیین این مسأله بپردازد که مفاهیم روانشناسانه و کهن الگوهای یونگ چه نقشی در شکل‌گیری روابط اجتماعی دارد؟ و با شناخت کهن الگوها همچون آنیما، آنیموس و سایه چگونه می‌توان ارتباط با خود و دیگران را بهبود بخشید؟

برای رسیدن به این مهم به تحلیل روای‌های رمان‌های نام برده شده سیال ذهن ایرانی دهه نود ایرانی «این سگ می‌خواهد رکسانا را بخورد» و «احتمالاً گم شده‌ام» پرداخته می‌شود و مواجهه آن‌ها را با آنیما، آنیموس و سایه خویش را مورد بررسی قرار دهیم و همچنین به تفاوت چگونگی مواجهه روای‌ها با کهن الگوها نیز پرداخته شود. هدف اصلی این مقاله، بررسی نقش کهن الگوها در شکل‌گیری روابط اجتماعی بر اساس رویکرد یونگ است و اهداف فرعی شامل؛ بررسی نقش کهن الگوی آنیما در شکل‌گیری بهبود ارتباط با خود و دیگران، بررسی نقش کهن الگوی آنیموس در شکل‌گیری بهبود ارتباط با خود و دیگران و بررسی نقش کهن الگوی سایه در شکل‌گیری بهبود ارتباط با خود و دیگران می‌باشد. سؤال اصلی مقاله حاضر این است که کهن الگوهای یونگ چه نقشی در شکل‌گیری روابط اجتماعی دارد؟ و سؤالات فرعی شامل؛ کهن الگوی آنیما چه نقشی در شکل‌گیری بهبود ارتباط با خود و دیگران دارد؟ کهن الگوی آنیموس چه نقشی در شکل‌گیری بهبود ارتباط با خود و دیگران دارد؟ و کهن الگوی سایه چه نقشی در شکل‌گیری بهبود ارتباط با خود و دیگران دارد؟

سرشار از همه تصاویر و رفتارهایی است که در طول تاریخ بارها و بارها تکرار شده‌اند. این تاریخ تنها شامل انسان‌ها نمی‌شود، بلکه شامل خود زندگی است. (رابرتسون، ۱۳۹۵: ۱۸-۱۷)

ناخودآگاه جمعی بخشی از روان است که از حیثه شخص جداست و خصوصیاتش کاملاً کلی و عمومی است و محتوای آن را در همه افراد می‌توان یافت. ما ممکن است در همه زندگیمان فکر کنیم که بنابر اراده خود عمل می‌کنیم، ولی در واقع بدون این که خود بدانیم چهره روی صحنه و سیاهی لشکر هستیم. زیرا اموری وجود دارد که ما از آن‌ها بی‌خبریم. ولی حیات ما را تحت تأثیر خود دارد. هرچه این امور ناآگاهانه تر باشد، تأثیر آن‌ها بیشتر است. (یونگ، ۱۳۹۵: ۸۸-۲۷)

ناخودآگاه جمعی به صورت فردی توسعه پیدا نمی‌کند، بلکه به ارث می‌رسد. این ناخودآگاه از قالب‌های از پیش موجود، یعنی کهن الگویی، تشکیل شده که بعداً خودآگاه شده‌اند و به محتویات روانی خاص، شکل تعریف شده‌ای می‌دهند. یونگ بر این نکته تأکید دارد که ناخودآگاه جمعی، موضوعی فلسفی یا فکری نیست، بلکه موضوعی تجربی است. (یونگ، ۱۳۹۶: ۵۷)

کهن الگوها ذخیره‌های تجاری محسوب می‌شوند که در طول تاریخ دائماً توسط بشر تکرار شده‌اند. این الگوها از لحظه تولد در وجود همه انسان‌ها هستند و به صورت انرژی در لایه عمیقی از ناخودآگاه وجود دارند؛ در درون همه انسان در رویاها و تخیلات و در بیرون او به صورت اسطوره‌ها و آموزه‌های دینی جلوه می‌کنند. یک کهن الگو می‌تواند به شیوه‌های گوناگون به صورت یک داستان، طرح یا تصویری چون ماندالا به عنوان یک شخصیت اسطوره‌ای یا کهن الگویی یا حتی یک احساس عاطفی تجربه شود. (اسنودن، ۱۳۹۵: ۸۳)

یونگ می‌گوید: سایه پنهان و سرکوفته است زیرا داخلی‌ترین و گناهکارترین بخش شخصیت است و ریشه‌اش حتی به قلمرو حیات اجداد حیوانی ما می‌رسد و از این رو شامل همه جنبه‌های تاریخی خودآگاه است. سایه سرچشمه همه گناهان و تقصیرهاست. انسان ناخودآگاه همان سایه‌اش است. (شمیسا، ۱۳۹۴: ۸۴)

هنگامی که فردی می‌کوشد که سایه‌ی خود را ببیند، (اغلب با شرمساری) کاستی‌ها و معایبی را که به روشنی در دیگران می‌بیند در خود نمی‌یابد. سایه بسیار بیشتر تحت تأثیر آلودگی‌های جمعی قرار می‌گیرد تا شخصیت خودآگاه. این که سایه دوست ما بشود یا دشمن ما، بستگی تام به خودمان دارد. سایه لزوماً همواره رقیب ما نیست. در واقع سایه درست همانند هر موجود بشری است که ما با وی زندگی می‌کنیم و باید دوستش بداریم. منتها بسته به شرایط، گاهی با او کنار می‌آییم و گاه در برابرش می‌ایستیم. سایه تنها زمانی دشمن می‌شود که یا نادیده گرفته شود و یا به درستی درک نشود. لازم به ذکر مشکلات اخلاقی که بر اثر برخورد با سایه بروز می‌کند در سوره‌ی هجدهم قرآن به خوبی بیان شده است. (یونگ، ۱۳۹۶: ۲۶۶-۲۵۵)

ادبی، سمفونی مردگان عباس معروفی به عنوان رمانی واجد شرایط نقد و بررسی با توجه به سبک نگارش مطلوب و مدرن بودن آن برخی از قسمت‌های آن انتخاب کرده است، که قابلیت نقد و بررسی، به ویژه نقد روانکاوانه را دارد، تحلیل و نمایانده شود. با این توصیف به جنبه‌های روانکاوانه آن پرداخته شده است که در این زمینه ضمیر ناخودآگاه شخصیت‌های داستانی و تحلیل رویاها و نمادها در این رمان نشان داده شده است و همچنین نگاه گذرایی هم به نقدهای جامعه‌شناسانه، اسطوره‌شناختی و همچنین تحلیل عناصر داستان شده است. برای این منظور از منابع موجود در باب داستان و نقد داستان و کتاب‌های روانشناسی و همچنین از منابع موجود در این خصوص بهره گرفته شده است.

پژوهش‌های انجام شده در نقد و تحلیل رمان‌های سیال ذهن، با رویکردهای متفاوت و مشابه به رشته تحریر درآمده است و تا جایی که نگارنده جستجو کرده است، تحقیق مستقلی با موضوع نقد و بررسی مقایسه‌ای نقش کهن الگوها در روابط اجتماعی بر اساس رویکرد یونگ یافت نشد. از سوی دیگر و به معنای دقیق‌تر پژوهشی با این رویکرد که به چگونگی مواجهه متفاوت افراد در روبرو شدن با کهن الگوهای خویش پرداخته شده باشد، وجود نداشت.

### مبانی نظری

صناعت «سیلان ذهن» که نویسنده با توجه به آن می‌کوشد ساختار ذهنیت شخصیت‌ها را مستقیماً و بدون نقل قول‌های تمام عیار و بی‌کم و کاست نشان دهد. در این فن هیچ «مدخلی» تعبیه نشده بود تا خواننده بتواند با کسب اطلاعات اولیه‌ی لازم به رمان را یابد، بلکه چنین اطلاعاتی همزمان با پیشرفت وقایع رمان، از ذهن شخصیت‌ها و از خلال واکنش ذهنی آنان به زمان حال توأم با پژواک‌های زمان گذشته به دست می‌آید. (لاچ، وات، دیچرز و ...، ۱۳۹۴: ۱۱۰)

هر یک از ما، ابتدا با خود ارتباط برقرار می‌سازیم و آن عبارت است از این که جریان تفهیم و تفاهم را در درون خود انجام می‌دهیم، که یک نوع ارتباط درونی است. ارتباط با خود دربرگیرنده مشکلات درونی، یا حل تعارضات درونی فرد است. این ارتباط علاوه بر برنامه‌ریزی برای آینده، عملکرد عاطفی و ارزیابی خود و دیگران و روابط میان خود و دیگران را مورد توجه قرار می‌دهد. ارتباط با خود، همان‌طور که از نامش پیداست، خود را مورد توجه و محور اصلی بحث و گفتگو قرار می‌دهد. این ارتباط کاملاً باید شناخته شود، زیرا، مبنایی برای ارتباطات بعدی است. (فرهنگی، ۱۳۹۱: ۲۲)

بر اساس دیدگاه یونگ، خودآگاهی که ظاهراً شرط لازم انسانیت است، فقط نوک کوه یخی است. در زیر آگاهی دریای ژرف ناخودآگاه جمعی وجود دارد، دریایی بسیار بزرگ و باستانی که

سرچشمه حیاتی غرایز است که تمام خلاقیت‌ها بروز می‌کند، به طوری که غریزه نه تنها وابسته به تاریخ - شبیه طبیعی که بی‌نهایت ظرفیت ذخیره‌سازی دارد - نیست، بلکه در کنش‌های خلاق خود حتی شرایط تاریخی خودش را نیز حذف می‌کند. (یونگ، ۱۳۹۵: ۳۵-۳۴)

- **نقد کهن الگویی:** نقد روانکاوانه یا همان نقد کهن الگویی، شکلی از نقد ادبی است که برخی از مفاهیم و شیوه‌های روانکاوی را به متون ادبی اعمال می‌کند و تفسیرهایی از این متون به دست می‌دهد. (پاینده، ۱۳۹۴: ۲۴۹)

### روش تحقیق

روش پژوهش در این مقاله بر حسب ماهیت داده‌ها از نوع کیفی و از نظر شیوه گردآوری اطلاعات از نوع تحلیل محتوای کیفی و بر اساس آموزه‌های یونگ مبتنی بر روش نقد روانکاوانه است. با نظر به اینکه رمان، بازنمایی از جامعه است جامعه آماری این مقاله رمان‌های سیال ذهن ایرانی دهه نود می‌باشد. روش نمونه‌گیری این تحقیق، نمونه‌گیری هدفمند است که شامل رمان سیال ذهن ایرانی دهه نود؛ «این سگ می‌خواهد رکسانا را بخورد» و «احتمالاً گم شده‌ام» می‌باشد که منطبق بر عناصر مورد تحلیل کهن الگوهای مسأله تحقیق در ارتباط با روابط اجتماعی است.

### یافته‌ها

#### \* خلاصه رمان‌ها

**رمان «این سگ می‌خواهد رکسانا را بخورد»** (تصویر ۱)  
«این سگ می‌خواهد رکسانا را بخورد» تألیف قاسم کشکولی داستان نویس معاصر ایرانی است که اولین شماره آن در سال ۱۳۹۴ در انتشارات بوتیمار به چاپ رسیده است. این رمان در هشت فصل به رشته تحریر درآمده است که در هر فصل راوی، جهانی را بر محور احتمالات می‌سازد و مخاطب را با این سؤال مواجه می‌کند که آیا واقعیت همان چیزی است که تصور می‌کند؟  
کاوه مقامری قفقازی، راوی داستان که نمی‌داند معمار است یا شاعر، با سقوط همسرش رکسانا از پنجره آپارتمان‌شان مواجه می‌شود و خود را به جسد می‌رساند در زمان حال (۱۲:۴۸ شب). در کل روایت کاوه در رفت و برگشت‌هایی به گذشته خود و این زمان حال است و سردرگمی و سقوط و مواجهه با رکسانا، ارacle و مهران.

#### **رمان «احتمالاً گم شده‌ام»** (تصویر ۲)

«احتمالاً گم شده‌ام» تألیفی سارا سالار داستان نویس معاصر ایرانی است که اولین شماره آن در سال ۱۳۹۴ در انتشارات چشمه به چاپ رسیده است. این رمان در هشت فصل به رشته تحریر درآمده است

هر مردی، درون خود تصویری از زن دارد. این تصویر یک زن خاص نیست، بلکه تصویر روشنی از زنانگی است. در زنان نیز همین گونه است. هر زن نیز تصویری ذاتی از مرد دارد. آنیما (در زبان لاتین به معنای روح)، جنبه زنانه ناخودآگاه مرد است و آنیموس (در زبان لاتین به مفهوم ذهن و معنویت) جنبه مردانه ناخودآگاه زن است. یکپارچه شدن با آنیما و آنیموس بسیار دشوارتر از سایه است. یونگ اظهار می‌کرد که همه ما یک شخصیت مستقل داریم که بنیان زندگی درونی ما است و به دنیای بیرونی فراقکنی می‌شود. این شخصیت همان چیزی است که انسان‌ها در طول تاریخ آن را روح نامیده‌اند. یونگ همچنان که آنیما و آنیموس را نماد کهن الگویی رابطه می‌دانست، آن را کارکردی نیز می‌دانست که ما از طریق آن با ناخودآگاه جمعی ارتباط داریم؛ این ارتباط همانند ارتباطی است که ما از طریق نقاب با دنیای بیرون داریم. (رابرتسون، ۱۳۹۵: ۱۴۵-۱۳۹)

### تعاریف مفاهیم اساسی تحقیق

- **روابط اجتماعی:** روابط اجتماعی، معرف تمامی جریان‌هایی است که به وسیله آن‌ها یک اندیشه می‌تواند اندیشه دیگری را تحت تأثیر قرار دهد. به عبارت دیگر، ارتباط سبب می‌شود که وجدان انسان در وجدان دیگران تصاویر، تمایلات و رفتارها و آثار روانی گوناگون پدید آورد. (معمدژاد، ۱۳۸۶: ۲۷)

- **سیال ذهن:** در قرن بیستم با رمان سیال ذهن که شکلی از بازنمایی فرآیندهای ذهنی شخصیت است که مفاد افکار و احساسات او را برای خواننده آشکار می‌کند؛ مواجه می‌شویم. در این تکنیک، اندیشه‌ها و برداشت‌های مختلف، خاطرات جسته‌گریخته، دریافت‌های حسی گذرا، ادراک‌های شهودی آنی و تداعی‌های عموماً ناقص و گسیخته‌ی شخصیت بدون انقطاع بازگویی می‌شود. اصطلاح «سیال ذهن» را نخستین بار ویلیام جیمز روانشناس آمریکایی به کار برد، اما در نقد ادبی این اصطلاح برای توصیف تکنیکی به کار می‌رود که به منظور تقلید یا نمایش نحوه‌ی کارکرد ذهن استفاده می‌شود. (پاینده، ۱۳۹۴: ۳۵۶-۳۵۵)

- **ناخودآگاه:** مجموعه تمام کهن الگوها، مخزن تمامی آن چیزهایی است که بشریت از دورترین و تاریک‌ترین مراحل آغازین و موجودیتش، شاهد آن بوده است. البته نه انباری مرده و متروک، بلکه دستگاهی فعال از کنش‌ها و واکنش‌ها و قابل دسترس که زندگی فردی را از راه‌های نامرئی معین می‌کند و بعد باز هم قاطع‌تر. پس ناخودآگاه، یک فرضیه تاریخی غول آسا نیست، بلکه سرچشمه غرایز است، چون کهن الگوها، اشکالی بیش نیستند که از ورای آن‌ها، غرایز، خود را نشان می‌دهند. در ضمن از همین

\* **کهن‌الگوی آنیما و آنیموس****رمان «این سگ می‌خواهد رکسانا را بخورد»**

کاوه با یادآوری خاطراتش به خواننده معلوم می‌کند که از مرگ زود هنگام مادرش و خلایی که در کودکی با آن دست و پنجه نرم کرده‌ها بی‌نیافته است. تنهایی و ترسی که روزهای کودکی او را پر کرده تمام نمی‌شود و با او بالغ گشته است. او مادرش را در زنان دیگر می‌جوید از لاله - خواهرش - و خاله رفی گرفته تا همه هشتاد و یک زن دیگر (فصل هفتم). پنهان کردن پیراهن خاله رفی که تا در خلوت بویش کند، شرح وابستگی‌اش به لاله خصوصاً در دوران کودکی و ترس از تنها شدن، توهم دیدن مادرش به جای راحله در حمام و تطبیق چند باره عکس مادرش با چهره راحله. کاوه اسیر زنان است. مردی می‌شود عیاش و زن باره که از جایی در می‌یابد راحله و رکسانا را به یک اندازه دوست دارد.

«به یک باره می‌بینم هر دو این زن‌ها را به یک اندازه دوست دارم و نمی‌توانم از بین آن‌ها یکی را انتخاب کنم. گویی از این زن‌ها، مثل همین چشم‌های آستیگماتم، پاره‌ای از تنم هستند و من با حذف یکی از آن‌ها ناقص خواهم شد» (ص ۲۲)

کاوه در گمراهی و سرگردانی به سر می‌برد. مدام در پی آنیمای خود است. آنیمای کاوه، زن لکاته و پنهان در روانش، آنقدر اثرگذار و قدرتمند است که توانسته قدرت مردانه او را تسخیر کند، تعادل روحی‌اش را به هم بریزد و او را به شخصیتی مبدل سازد که قدرت آن زن خواستار است.

«راحله می‌آید و ما با یاد گذشته. بعد راحله به حمام می‌رود و تاپ قرمز عنابی‌اش را که پر از لک بود می‌شوید. وقتی راحله به من می‌گوید دلم می‌خواهد بیشتر پیشت بمانم رضایت می‌دهم. نمی‌توانم بگویم نه!» (ص ۲۰)

راحله نماد زن لکاته، تاپ قرمز مورد علاقه کاوه را می‌پوشد، بر روی میل یادگار پدرش بدون غرغر زدن می‌نشیند، موهایش را به خاطر کاوه بلند می‌کند.

«من در حالی این طور قضاوت می‌کردم که خودم هم دقیقاً مثل او بودم و از همین رو از طرف رکسانا به بی‌بندوباری متهم شده بودم. کاری که راحله هرگز نمی‌کرد. در واقع من و راحله دو روی یک سکه بودیم. ما به شکل باورنکردنی شبیه هم بودیم. راحله می‌گفت: من سوی زنانه تو، تو سوی زنانه منی!» (ص ۲۱)

کاوه سرگردان در پی آنیما مدام به این و آن چنگ می‌زند که به آرامش برسد. در جایی از رمان اعتراف می‌کند که آنیمای او نه راحله، بلکه رکسانا است.

که در در آن راوی، جهانی را بر محور احتمالات می‌سازد و مخاطب را با این سؤال مواجه می‌کند که آیا سرنوشت انسان همان چیزی است که از آن به تقدیر نام می‌نهند؟

کتاب احتمالاً گم‌شده‌ام از زبان زنی است که در میان روز بین خاطرات گذشته و حوادث حال در رفت و آمد است. او به خاطراتش با دوست دوران دبیرستانش گندم فکر می‌کند و به دنبالش اوست. راوی دختری مذهبی و مقید به چارچوب‌های اخلاقی و دینی است، اما گندم به عنوان دختری آزاد طبق تمایلاتش رفتار می‌کند و این موضوع در طول داستان مخاطب را به نقطه‌ای می‌رساند که احتمالاً می‌دهد، گندم و راوی یکی شده یا یکی باشند. راوی به دنبال این است که در خلال خاطراتش و پرداختن به شخصیت گندم، خود گم‌شده‌اش را پیدا کند.

\* **تحلیل جمله ابتدایی شروع رمان‌ها****رمان «این سگ می‌خواهد رکسانا را بخورد»**

«رکسانا که سقوط کرد، معطل نکردم. دیوانه‌وار از آپارتمانم زدم بیرون.»  
سقوط رکسانا، سقوط آدمی به ورطه تنهایی است. در واقع راوی با بیرون جهیدن از آپارتمان (زندگی روزمره) در پی شناخت است. زمان می‌ایستد. به طبقه صفر می‌رود. در واقع کاوه برای شناخت خود باید هراسان و بدون از دست دادن زمان باید لایه‌های زندگی روزمره خود را پس بزند و به کهن‌الگوها چنگ بزند. به دیگر بیان اگر طبقه پنجم آپارتمان را به کوه یخ یونگ تشبیه کنیم باید از قله جدا شد و به طبقات پایین‌تر رسید. طبقات پایین‌تری که در آن سایه‌ها جا خوش کرده‌اند و همسایگان به مثابه جامعه تو را زیر نظر دارند که مبادا به خود دست‌یابی. کاوه جهت شناخت خود باید همزمان بر ترس خود از مواجه شدن با سایه و استیضاح همسایگان غلبه کند.

**رمان «احتمالاً گم شده‌ام»**

«صدای زنگ تلفن ترتیب مغزم را می‌دهد.»

صدای زنگ تلفن نمادی از اکنون بودگی و زمان حال است که به مغز راوی (نماد گذشته و خاطرات) هجوم آورده و بر آن رژه می‌رود. به دیگر بیان زمان حال است که عامل گم‌شدگی راوی داستان است و هرآنچه که در زمان حال جاری و ساری است منجر به آشفتگی، دلهره و اضطراب می‌شود. گم شدن راوی داستان در گذشته، نشانه عدم سازگاری و تنهایی اوست. راوی جهت کسب آرامش و رسیدن به خود باید از زمان حال کنده شود؛ یک نوع از جاکندگی احتمالاً به سمت گذشته.

«با این وجود من باز دوست داشتم رکسانا برای یک بار هم شده - مثل پوشیدن استعاری همین تاپ قرمز - به من نشان بدهد دوستم دارد. دلم می‌خواست. با تمام وجود به من بگوید «دوستت دارم». نگفت. و این روی دلم ماند. رکسانا مرا کشت.

رکسانا همه زندگی‌ام بود که نتوانستم نجاتش دهم» (ص ۲۶)  
من فقط این را می‌دانم وقتی رکسانا بعد از چهارماه جدایی سرزده آمد و دیدم تاپ قرمز تنش است، گفتم دوستم دارد. همین. گفتم سرانجام عاشقم شده. تفسیر دیگری نداشتم. چون هیچ‌وقت تاپ قرمز را تن او ندیده بودم. غافل از اینکه تاپ راحله را پوشیده بود و این را من نمی‌دانستم. توی تاپ قرمز بسیار زیبا شده بود و این برای من نشانه بود، اما نمی‌دانم چرا وقتی ماه را نشانش داده و این جمله عاشقانه را بهش گفتم:

رکسانا! ماه شکسته و ستاره سمج چشمک زن به یکدیگر نخواهند رسید، الا به مرگ.» (ص ۱۰ و ۶۶).

رکسانا سقوط کرد و طولانی‌ترین شب کاوه شکل می‌گیرد و پرده‌ها می‌افتد.

«رکسانا می‌دانست من از بچگی از بوی لباس زنانه مست می‌شده‌ام. پیراهن خاله رفی را دزدیده بودم چون بوی مادرم را می‌داد. او می‌دانست این اشتیاقم از کجا می‌آید و اینکه چرا من چاره‌ای جز دوست داشتن بی‌قید و شرط او و راحله ندارم. با این حال باز هم سر پیراهنش جنجال به پا کرد» (ص ۷۵)

راحله جایگزین زن اثیری یا آنیمای کاوه شد. او با قدرت مردانه‌اش (آنیموس قوی) توانست مالک ذهن و شخصیت کاوه شود و سال‌ها او را از تمام خاطرات و رویاهای کودکی‌اش دور کند. در واقع روان و شخصیت کاوه آنقدر ضعیف عمل می‌کند که قدرت راحله بر تمام ساحت زندگی او سایه می‌افکند و در حمام، راحله را به جای مادر خود تصور می‌کند.

راحله همزمان می‌تواند نماد زن اثیری و لکاته باشد که تنهایی خودخواسته‌ای را برگزیده اما نمی‌تواند تاب بیاورد و مادر شدن را برمی‌گزیند و هم اوست که کاوه را پدر می‌کند و همزمان به رکسانا رفیق قدیمی‌اش خیانت می‌کند. رکسانا نیز زن لکاته است که کاوه را از راحله می‌قاپد و همسر کاوه می‌شود و اما حاضر نیست از او بچه‌دار شود و به بیان کاوه حاضر است از مهران بنگی ریش قرمزی بچه بیارد. اما در واقع زنان این قصه، به تمامی زمینی‌اند و زنان ادبیات جهان را به سخره گرفته‌اند و در خیانت به سر می‌بند. چرا که معتقدند نویسندگان و شاعران چیزی از حقیقت زن نمی‌دانند. (فصل دوم و پنجم داستان به خوبی شخصیت راحله را می‌نمایاند) «جلسه برایش اهمیتی نداشت. می‌آمد آن‌جا تا تفریح کند. می‌گفت هیچ چیز جدی‌ای وجود ندارد، چون مرگ هست» (ص ۳۹)

راحله و رکسانا زن هستند با تمام وجوه زنانگی و تیز هوشی و

نیازهای زنانه‌شان. نه فرشته‌اند نه عفریت، انسانند. «آن وقت راحله ساق پای چپش را بلند کرد و گرفت طرف من و گفت: می‌بینی؟ واقعیت منم که اینجا نشستم. از گوشت و پوست و خون. ببین دارم کامل آبی می‌کشم، قهوه می‌خورم، آروغ می‌زنم و ... بعد قاه‌قاه زد زیر خنده و سیگار نیمه‌اش را گذاشت گوشه لبم، جوری که طعم ماتیک رفت توی دهانم. بعد رفت مستراح» (ص ۳۸)

آنیموس راحله، مرد پنهان و اثیری روان، نیز بسیار قدرتمند و مؤثر است و می‌تواند شخصیت او را به کلی تغییر دهد و شخصیتی جدید بسازد. مرد درون راحله توانسته است بر کنش‌ها و افکار و شخصیت راحله تأثیر گذارد و از او زنی بسازد که با قدرت مردانه‌اش توانایی انجام بسیاری از امور مردانه را دارد. او این قدرت اثیری و مردانه‌اش را از پدرش به ارث برده است. بار سفر را به آلمان می‌بندد و با هوشیاری تمام از کاوه صاحب دختری می‌شود که خود کاوه هم خبر نداشت.

تضاد آنیموس در شخصیت راحله و رکسانا در کنار آنیمای قوی کاوه باعث شده ارتباط این سه بعد از وقفه چهار ساله و متارکه چهار ماهه همچنان ادامه داشته باشد. مرد لجوج، لجباز و عصبی درون رکسانا تسلیم زن درون کاوه می‌شود و در نهایت به سقوطی منجر می‌شود که عقلانیت مردانه راحله به میان می‌آید و او را در حیاط خانه نیمه‌کاره دفن می‌کنند. (شکل ۱)

آنیموس و آنیما در سرگردانی به سر می‌برند و به دلیل عدم شناخت به مثابه ماه شکسته در زندگی کاوه جریان دارد. کاوه در ادامه پا را فراتر می‌گذارد و در پی غلبه بر ماه شکسته است. باید نقاب از صورت بردارد و شجاعانه به وادی سایه‌ها قدم بگذارد.

### رمان «احتمالاً گم شده‌ام»

گفتم: من گردنبد نمی‌خواهم.

همان موقع هم می‌دانستم دیگر چیزی را راوی با نقابی به گذشته از زاهدان تا تهران ما را به دنیای مردانی می‌برد که در زندگی به تعادل نرسیده‌اند و هر یک از این مردان ناموفق آنیمای خود را در سایه راوی جستجو می‌کند. پدر راوی عاشق و دلبسته سایه راوی (گندم) است. فرید رهدار با گندم در ارتباط است و سر و سری دارند.

«فرید رهدار عاشق گندم بود و از من بیزار» (ص ۶۹)

منصور دوست صمیمی و شریک کیوان (شوهر راوی) عاشق و دلبسته گندم است. راننده نیسان در لحظه دلبسته گندم می‌شود. گویی که تمامی این مردان داستان در زندگی خود دچار خلاء بزرگی شده‌اند و این خلاء را با گندم (سایه راوی) پر می‌کنند.

آنیموس زنان داستان نیز دچار نوعی عدم تعادل شده است، از مادر راوی تا زنان کلفت داستان (هلیما و بتول) تا خانم نعمتی و ... هیچکدام از وجود آنیموس خبر نمی‌دهند و دلباخته معصومیت و بی‌ارادگی هستند و در بهترین حالت با حیواناتی چون سگ، گربه،

گندم گفت: اگر دلخوری باز هم می‌توانی عوضش کنی.  
گندم گفت: یعنی واقعاً عرضه اینکه بین دوتا گردنبند یکی را  
انتخاب کنی؟

فکر کردم چه قدر این گندم بعضی وقتها بی‌رحم است، بی‌رحم.  
گندم گفت: وقتی نمی‌توانی انتخاب کنی، دوتاش را داشته باش،  
بیا، دوتاش مال تو.

گفتم: نمی‌خواهم، من گردنبند نمی‌خواهم.  
گندم دستش را حلقه کرد دور بازوم، سرش را آرام به سرم نزدیک  
کرد و گفت: می‌توانیم با هم استفاده‌شان کنیم.  
فکر کردم از این که چیزی را اشتراکی با گندم استفاده کنم بیزارم.  
(ص ۸۰-۷۷)

راوی داستان بین سه‌گانه‌ها در اضطراب است و نمی‌تواند انتخاب  
کند. گندم از او می‌خواهد هم این و هم آن. این متعلق به سایه و  
آن متعلق به خود، از پذیرش این و آن است که زندگی راوی به  
تعادل می‌رسد. زندگی راوی با راست و دروغ، ترس و شجاعت،  
سایه و پرسونا، آنیما و آنیموس جمع شده است و تنها از پذیرش  
جمع اضداد است که به تعادل می‌رسد. می‌تواند همزمان با منصور  
لاس بزند اما در تعادل و همزمان با کیوان باشد. تعادل زمانی به  
هم می‌ریزد که مجبور به انتخاب شود و سردرگمی پیش می‌آید.  
اگر فقط فرید ره‌دار باشد، راوی پس زده می‌شود و اگر فقط کیوان  
باشد، گندم پس زده می‌شود. پذیرش گندم، راوی را گم‌شدگی  
نجات می‌دهد و به تعادل می‌رساند تعادلی در چال گونه‌های گندم  
نهفته است: هم این هم آن.

### \* کهن‌الگوی سایه

#### «این سنگ می‌خواهد رکسانا را بخورد»

کاوه در این داستان از صفات سایه خود می‌هراسد. ترس و وحشتی  
مورثی در روح و روان او ریشه دارد که هیچگاه این صفات را در  
خود نمی‌پذیرد و همیشه درصدد انکار آن‌هاست. با لحن تحقیرآمیز  
و با القاب در مورد مهران حرف می‌زند.

«تلفن قرمز دسته شکسته‌ام که مدت‌هاست سیمش قطع است و  
ماه‌هاست بلا استفاده گوشه اتاق افتاده زنگ می‌زند. بعد میبینم  
مهران بنگی تلفن را برمی‌دارد و به من می‌گوید رکسانا پشت خط  
است. رکسانا به فاصله پنج دقیقه یا شاید کمتر، بعد از رفتن راحله  
می‌آید. من از پنجره طبقه پنجم همین آپارتمانم، از همین پنجره‌ای  
که الان باز است به وضوح می‌بینم که مهران بنگی رکسانا را رساند.  
به همین خاطر با تعجب به اطرافم نگاه می‌کنم و با خودم می‌گویم:  
مگر می‌شود؟! می‌گویم پس این آدمی که همین چند دقیقه قبل تلفن  
را داد دستم و گفت رکسانا پشت خط است کیست؟!» (ص ۲۱)

مهران سایه کاوه است.

مارمولک و ... همدم و همخو هستند. اما آنیموس راوی، مرد پنهان  
و اثیری روان، نیز بسیار قدرتمند و مؤثر است و می‌تواند شخصیت  
او را به کلی تغییر دهد و شخصیتی جدید بسازد. مرد درون راوی  
توانسته است بر کنش‌ها و افکار و شخصیت او تأثیر گذارد و از او  
زنی بسازد که با قدرت مردانه‌اش توانایی انجام بسیاری از امور  
مردانه را دارد. او این قدرت اثیری و مردانه‌اش را از پدرش به ارث  
برده است. پدری که با صلابت با تمام معنا همیشه هست و نیست.  
«به دکتر گفتم وقتی بچه بودم فکر می‌کردم عاشق پدرم هستم،  
اما الان می‌دانم که ازش متفرم هستم» (ص ۳۳)

اولین مواجهه راوی با آنیموس خود در شمایل پدرش (پدر سایه‌اش)  
شکل می‌گیرد: «داشتم از آن آشپزخانه‌ی فلان فلان شده بیرون  
می‌آمدم که یک هو مردی را دیدم چهارشانه، با بلوز و شلوار گشادی  
که از سفیدی چشم آدم را می‌زد و موهای پرپشت سیاهی که حتی  
یک تار سفید لابه‌لاشان نبود و پوستی که رنگ پوست گندم بود،  
و من احساس کردم که با صورت زمین خورده‌ام، که صورتم پر از  
خون قرمز داغ است، من احساس کردم که دارم غرق می‌شوم، که  
توی چشم‌هام و گوش‌هام و دماغم و دهانم پر از آب است، و من  
احساس کردم که زانوهایم دارند می‌شکنند، که می‌خواهند خم بشوند  
و جلو این پادشاه زانو بزنند.

گندم گفت: بابا خوب نگاهش کن، خیلی شبیه هم هستیم.  
پدر گندم بهم لبخند زد و من احساس کردم گناه‌کارترین موجود  
کره‌ی زمینم، بدترین دختر توی دنیا. (ص ۳۱)

تضاد آنیموس در شخصیت راوی و گندم در کنار آنیمای مردان  
داستان باعث شده ارتباط این از چهارده سالگی تا ۳۵ سالگی همچنان  
ادامه داشته باشد. مرد هوس باز، خوشتیپ، پولدار درون گندم باید  
همزمان در درون راوی وجود داشته باشد تا به تعادل برسد: «یک آن  
از فکر اینکه گندم تنها بدون من برود، چند تا سوزن و نخ از توی  
قلبم رد شد. لعنتی می‌دانست من نمی‌توانم تصمیم بگیرم، می‌دانست  
هر تصمیمی بگیرم بعدش پشیمان می‌شوم و دلخورم. مثل آن بار،  
همان باری که دو تا قلب آبی و سبز را با آن زنجیرهای طلایی  
گذاشت جلوم و گفت این‌ها را مادر بزرگش برای اینکه کنکور قبول  
شده بودیم. گردنبند طلا. باورم نمیشد. تا حالا توی عمرم. و حالا  
مادر بزرگ گندم برای من هم. باورم نمی‌شد.

گندم گفت: هر کدام را می‌خواهی بردار.

به گردنبندها نگاه کردم؛ آبی یا سبزه؟ آبی را برداشتم و همان وقت  
پشیمان شدم، فکر کردم کاش سبزه را برداشته بودم، سبز که  
قشنگ‌تر از آبی است.

گندم گفت: اگر دلخوری می‌توانی عوضش کنی.

آبی را گذاشتم و سبزه را برداشتم و دوباره همان وقت پشیمان شدم

و ...



غیظ لگد می‌پرانم طرفش بلکه دست از سرمان بردارد» (ص ۱۲) در شب‌های گذشته کاوه از پنجره برای سگ استخوان پرت می‌کرده و امشب عامل سقوط رکسانا می‌شود. سگ هم به روال گذشته عادت به غذای کاوه داشته است و به سمت جسد می‌آید. سگ داستان سگی‌هاست. به بیان یونگ، اگر سگ‌ها باشد و یا غرغر کند، بیانگر یک کشمکش درونی با خود است. ممکن است بیانگر خیانت و عدم صداقت باشد. اینکه سگ، پای کاوه را گاز می‌گیرد بیانگر این است که توانایی متعادل کردن جنبه‌های زندگی‌اش را ندارد. ممکن است در پیش بردن یک موقعیت جدید شک داشته باشید و دچار تردید باشید یا تمایل ندارد که به سمت اهدافش پیش رود. تعبیر دیگر این است که نمادی از عدم وفاداری است. اینکه کسی توسط یک سگ گاز گرفته می‌شود بیانگر خیانت است. کاوه به واسطه سایه رکسانا به بیراهه کشیده می‌شود. سگ سایه راحله است. سایه‌ها توسط راوی برملا می‌شود و در اینجا متوجه می‌شود که آنیمای او رکسانا است و عامل سرگردانی مفراط او دل بستن به سایه رکسانا بوده است. با این شناخت است که کاوه به خودآگاهی می‌رسد و ماه او کامل می‌شود. (شکل ۲)

کاوه آخرین تغییرات خود را در آینه آسانسور باز می‌یابد. این بار کاوه شخصیتی ترسو خود باخته نیست. او موفق شده است که رکسانا را دفن کند. او در پس تولد دیگری به نفر دوم وجود خویش دست یافته بود و او را به وضوح در آینه مشاهده می‌کند. وجود دیگری که کاوه سال‌ها او را در زندان نقاب‌ها و سایه خویش نهان داشته بود و این موجود هیچگاه نتوانسته بود از پس سال‌ها خود را به کاوه نشان دهد. حال که کاوه رکسانا را دفن کرده است، تصویر مهران در آینه ظاهر می‌شود. در باور عامیانه هم رایج است که با آینه‌بینی می‌توان گذشته‌ها را یافت. در واقع بعد از فرآیند فردیت، کاوه واقعی را در آینه آسانسور می‌بینیم و این حضور معرف این نکته است که کاوه توانسته است که سایه‌ها را کشف کند، به آنیمای خود دست یابد و سرخوش از این کشف بر میراث پدر می‌نشیند و بنگی دیگر را دود می‌کند.

### رمان «احتمالاً گم شده‌ام»

راوی در این داستان از عادات سایه خود می‌هراسد. راوی بعد از ازدواج با توصیه آنیموس خود (کیوان) باید دیگر از گندم (سایه‌اش) دور می‌شود و او را به همان ناخودآگاه خود رجعت می‌داد. اما راوی در سی و پنج سالگی‌اش و بعد از وقفه هشت ساله برای ایجاد تعادل در زندگی دوباره به سراغ سایه‌اش رفته است: «نمی‌دانم این جمله خودم است یا جمله گندم. دلم نمی‌خواهد بعد از هشت سال جمله‌های گندم را تکرار کنم. مگر همین من نبودم که صاف تو روش ایستادم و گفتم دیگر نمی‌خواهم تا آخر عمرم ببینمش» (ص ۲۱)

وقتی زندگی به ظاهر آرام کاوه و رکسانا به مرحله بحرانی و سقوط می‌رسد، صفات سایه کاوه خود را یکی یکی نشان می‌دهد و او سایه‌اش را مجبور می‌کند به همان شکل که یک به یک نقاب‌هایش را برچهره زده بود، آن‌ها را یک به یک از صورتش بردارد. «خودم را نگاه می‌کنم، می‌بینم هیچ چیز تغییر نکرده، من همان کاوه‌ام. کمی ته‌ریش دارم و مثل همیشه ریش زیر چانه‌ام بلندتر است و ... همیشه همین طور بوده است! اگر نبوده چرا توی دانشکده صدایم می‌کردند «بز!» و من هم می‌گفتم پرفسور!» (ص ۹۶) تمام توصیفاتی که کاوه در وصف شخصیت مهران بنگی ذکر می‌کند در نهایت توسط خود کاوه برملا می‌شود که مهران در واقع سایه کاوه است. رکسانا با مهران بنگی درد و دل می‌کند. مورد علاقه رکسانا است، چونکه برایش از دبی چمدان لباس آورده است. «اصلاً می‌توانم دفعه بعد که رفتم استانبول یا دبی کلی لباس مد روز برای خودم بخرم و کلی تیپ بزنم و کلی برای دخترها دلبری کنم» (ص ۹۸).

مهران بنگی در شب حادثه، رکسانا را به خانه کاوه می‌رساند و اسرار او را برملا می‌کند و در نهایت باعث سقوط رکسانا می‌شود. «بعد من چایی به دست می‌مانم چه اتفاقی افتاده که یاد مهران بنگی می‌افتم و با خودم می‌گویم آیا مهران بنگی تحریکش کرد و همه چیز را گذاشت کف دستش؟ اما این هم با عقل جور در نمی‌آید. با این حال هرچه فکر می‌کنم می‌بینم اگر کار مهران بنگی نبود رکسانا از کجا می‌دانست تاپی که توی حمام بود تاپ راحله است؟ یا از کجا می‌دانست پیراهن تافته اصل ژاپنش زیر بالشم است؟ بدتر از آن، مهران بنگی چه؟ او چرا باید بداند تاپ عنابی راحله توی حمام خانه من است؟ او چرا باید بداند پیراهن رکسانا زیر بالشم است؟ مگر می‌شود؟ این در صورتی ممکن است که من مهران بنگی باشم، چون فقط من اینها را می‌دانستم. آیا من مهران بنگی هستم؟ اگر من مهران بنگی هستم پس کاوه مقامری قفقازی کیست؟» (ص ۷۷-۷۶)

سگ تک چشم که قصد حمله به جسد رکسانا را دارد و طبق عادات گذشته که از سوی کاوه مورد نوازش و تغذیه قرار می‌گیرد، سایه راحله است. پیراهن عنابی راحله عامل سقوط رکسانا می‌شود. به تعبیر یونگ، اینکه به یک سگ غذا می‌دهید به این معنی است که شما یک مهارت یا استعداد قدیمی را پرورش می‌دهید (رابطه کاوه و با سایه رکسانا). بیانگر این است که شما نیاز دارید زمان و تلاش بیشتری صرف پرورش دوستی‌هایتان کنید. در جایی از رمان کاوه به این مهم اشاره می‌کند:

«وقتی از پیدا کردن پیراهن ناامید می‌شوم از نو برمی‌گردم پیش جسد و می‌بینم همان سگی که هر شب برایش از همین پنجره بالای سرم استخوان پرت می‌کنم، دارد جسد زخم را بو می‌کشد. با

رژه می‌روند. کیوان به سان پدر گندم همیشه هست و هیچگاه نیست. او از دور راوی را مواظب است و مراقبت می‌کند و مدام جویای احوالش می‌شود. منصور دوست صمیمی کیوان همیشه هست. او هم مامور به مراقبت از راوی است. منصور سایه کیوان است که در غیاب کیوان، خواهان سایه راوی (گندم) است. فرید رهدار به عنوان آنیموس گندم نیز در ناخودآگاه راوی جای خوش کرده است.

### بحث و نتیجه‌گیری

نگارنده با خوانش مقایسه‌ای رمان‌های سیال ذهنی ایرانی مورد مطالعه «این سگ می‌خواهد رکسانا را بخورد» و «احتمالاً گم شده‌ام» به عنوان بازنمایی از تجربه اجتماعی و با نظر به نظریه روانشناسانه تحلیلی یونگ (کهن الگوهای آنیما، آنیموس و سایه) در بررسی مسأله تحقیق که مفاهیم روانشناسانه و کهن الگوهای یونگ چه نقشی در شکل‌گیری روابط اجتماعی دارد؟ و با شناخت کهن الگوها چگونه می‌توان ارتباط با خود و دیگران را بهبود بخشید؟ به یافته‌های ذیل دست یافته است.

در رمان «این سگ می‌خواهد رکسانا را بخورد»، کاوه بعد از سقوط رکسانا و مرگ وی و درحالی که مات و مبهوت روی جنازه رکسانا نشسته است و دست رکسانا به سمت آسمان است این جمله را بیان می‌کند:

«رکسانا! ماه شکسته و ستاره سمج چشمک‌زن به یکدیگر نخواهند رسید، الا به مرگ» (ص ۱۰ و ۶۶)

در آیین زرتشتی و در افسانه‌ها می‌آید که ماه دلداه خورشید است و همواره می‌خواهد سحرگاه راه خورشید را ببندد، اما خواب بر او غلبه می‌کند. سرانجام از ستاره می‌خواهد که وقتی خورشید به او نزدیک می‌شود ماه را بیدار کند. عاقبت نیمه شبی ستاره، ماه را بیدار می‌کند و به خورشید می‌پیوندد. خورشید و ماه کار خود را فراموش می‌کنند و آن شب بلندترین شب سال می‌شود.

سقوط رکسانا در چنین شبی رخ می‌دهد و در نیمه شبی که ساعت متوقف می‌شود بر روی عدد ۱۲:۴۸.

کاوه مقامری نشانگر شخصیتی دوگانه‌ای است که اولین تکانه‌های بروز ناخودآگاه فردی در او، در آغاز داستان به صورت سقوط رکسانا آشکار می‌شود و بارها معترف می‌شود که همراه رکسانا سقوط کرده است. بر باد دادن پیراهن، رفت و برگشت‌ها در آسانسور و توقف زمان را می‌توان نشانه‌های این سقوط دانست. کاوه با رفت و برگشت‌های ممتد از قله کوه به انتهای کوه بالاخره موفق می‌شود سایه‌ها را کشف کند و آنیمای واقعی خود را بشناسد. کاوه عمری در اشتباه بود و آنیمای خود را در سایه رکسانا (راجله) جستجو می‌کند و سایه کاوه (مهران) در پی خیانت به آنیمای او (رکسانا)

راوی برای غلبه بر ترس و مواجهه با افراد جامعه و برقراری ارتباط نیاز به شیپنت‌های سایه‌اش دارد و هر گاه نیاز به ارتباط و برداشتن نقاب کهنه و ایجاد پرسونای جدید دارد از گندم مدد می‌گیرد: «یعنی واقعاً هنوز هم نمی‌توانم به آدم‌های دور و برم راحت نگاه کنم؟. شاید بتوانم. مثلاً شاید بتوانم به این آقای تقریباً پنجاه ساله‌ی خوش تیپی که با قدم‌های بلند و مطمئن از آن بالا می‌آید، هر چه قدر دلم می‌خواهد نگاه کنم، بدون اینکه نگران باشم درباره‌ام چی فکر می‌کند. عینکم را برمی‌دارم و نگاهش می‌کنم. به هم نزدیک می‌شویم. نگاهش می‌کنم. عینکم را می‌زنم و به خودم می‌گویم یکی به نفع گندم» (ص ۲۹)

سایه راوی فردی غیرمذهبی است که خوش رقص است و ارتباطش با پسران زیاد و آن‌ها را دست می‌اندازد. می‌خواهد چادر مذهب را از سر راوی بردارد اما با مقاومت راوی روبه‌رو می‌شود. «نزدیک است توی سرایشی زمین بخورم، دستم را به کوه می‌گیرم، چه قدر تیز است. یک دفعه نمی‌دانم همان آقای خوش تیپ از کجا کنارم سبز می‌شود. خنده‌اش گرفته، خنده‌اش نه تنها آزاردهنده نیست که آدم را لحظه‌ای سرخوش می‌کند. من هم می‌خندم.

می‌گوید طوری تان که نشد؟

سرم را به علامت منفی تکان می‌دهم.

می‌گوید می‌شود یک چایی دعوت تان کنم؟

فکر می‌کنم چرا که نه، شاید بهترین چایی‌ها، چایی‌هایی باشند که آدم می‌تواند با یک مرد غریبه بخورد. به خودم می‌گویم حالا تکلیف این چیست، دو یک به نفع گندم یا دو یک به نفع من؟ یک لحظه از فکر دو یک به نفع من می‌ترسم، بدجوری هم می‌ترسم، هیچ‌وقت توی زندگی‌ام دو یک به نفع من نبوده، همیشه به نفع گندم بوده، چه احمقی هستم من! به نفع من بودن در واقع به نفع گندم بودن است. (ص ۳۹)

ترس و وحشتی مورثی در روح و روان راوی از سایه‌اش ریشه دارد که هیچگاه این صفات را در خود نمی‌پذیرد و همیشه درصدد انکار آن‌هاست. با لحن تحقیرآمیز و با القاب در مورد گندم حرف می‌زند. «حتماً برای همین است که فکر گندم برگشته توی سرم، آمده تا خواهر و مادرم را یکی کند، که بگوید دیدی هر چه می‌گفتم راست بود، که بگوید دیدی گفتم تو توی این زندگی دوام نمی‌آوری، که بگوید. توی دلم هرچه بدو بیراه بلد هستم به گندم و جد و آبداش می‌گویم. فکر می‌کنم کاش می‌شد گذشته را یک نفس عمیق قورت داد و برای همیشه خوردش.» (ص ۱۹)

راوی از آنیموس سایه‌اش متنفر است.

«به گندم گفتم این پسر فرید از آن کثافت‌هاست. گندم گفت: نویسنده اگر کثافت نباشد از توش چیزی در نمی‌آید.» (ص ۲۶)

سایه‌های دیگر در داستان در مغز بخار گرفته راوی سیلان می‌زنند و

می‌کند و از سایه‌اش برحذر می‌دارد. سایه کیوان اما راوی را آزار می‌دهد؛ او نیز دلبسته خصوصیات سایه راوی شده و در غیاب کیوان قصد خیانت به او را دارد. خصوصیات زشت و پلید سایه‌ها در داستان برملا می‌شود و راوی از دریچه این شناخت است که می‌خواهد آشتی دوباره بین سایه و آنیموس خود برقرار کند و اینگونه از گم‌شدگی در گذشته‌هایی باید و به تعادل در زندگی حال برسد. با توجه به یافته‌های به دست آمده، نتایج حاصل از این مقاله نشان می‌دهد که راوی هر دو رمان به دنبال مواجهه با کهن الگوهای خود هستند که طبق رویکرد یونگ به صورت اثری در همه افراد وجود دارند که بتوانند با رجوع به گذشته و آگاهی به ناخودآگاه جمعی خویش با منطقه ناشناخته شخصیت خویش که برای دیگران و خودشان پنهان و ناشناخته است، مواجهه می‌شوند و در این مسیر ارتباط با خود و ارتباط شان با دیگران را بهبود بخشند. از دیدگاه یونگ افراد وقتی با ناخودآگاه خویش مواجهه می‌شوند با توجه به ویژگی‌های منحصر به فرد خود و تفاوت‌های فردی تجربه یکسانی از این مواجهه ندارند. در رمان‌های مورد بررسی این پژوهش نیز روایان به صورت متفاوت با آنیما، آنیموس و سایه خود مواجهه می‌شوند. در رمان «احتمالاً گم شده‌ام» راوی از شناخت خود است که می‌خواهد آشتی دوباره بین سایه و آنیموس خود برقرار کند و اینگونه از گم‌شدگی در گذشته‌هایی باید و به تعادل در زندگی حال برسد. اما در رمان «این سگ می‌خواهد رکسانا را بخورد» از دریچه پذیرش کهن الگوهای یونگ است که ناخودآگاه فردی و در نهایت الگوی روابط اجتماعی، در زندگی اجتماعی راوی رمان متجلی می‌شود. راوی با پس زدن این سایه‌ها است که به مرحله فردیت می‌رسد؛ فردیتی که او را در تنهایی خود رها می‌کند اما راوی رمان «احتمالاً گم شده‌ام»، خود را در رفت و برگشت میان آنیموس و سایه پیدا می‌کند و الگوی روابط اجتماعی را در این رابطه فهم می‌کند. یافته‌های تحقیق حاضر با یافته‌های تحقیق (بخشی و همکاران، ۱۴۰۰) همسو است اما نتایج سایر تحقیقات انجام شده در موضوعات مشابه که در پیشینه تحقیق به آن اشاره شده است بیشتر به چگونگی مواجهه راوی با ناخودآگاه جمعی (کهن الگوها) خویش پرداخته است ولی به مقایسه و تفاوت چگونگی مواجهه روایان و یا سایر شخصیت‌های رمان پرداخته نشده است.

بوده است. کاوه با پس زدن این سایه‌ها است که به مرحله فردیت می‌رسد. فردیتی که تاوان آن سقوط است و تنهایی. بله کاوه از قله کوه به ناخودآگاه خود سقوط می‌کند و از این سقوط است که به شناخت خود می‌رسد. به بیان یونگ، یک انسان کامل انسانی است که از هر دو وجه زنانگی و مردانگی روحش بهره می‌برد. اگر قرار است جایی عشق بورزیم، اگر قرار است جایی محکم و استوار باشیم؛ اگر قرار است یک بحران روحی را به سختی طی کنیم؛ در همه این موقعیت‌ها نگاه نکنیم که زن هستیم یا مرد، آنچه روحمان تشنه او است را ببینیم و حس کنیم و انجام دهیم. کاوه با این نوع نگاه است که به ماه کامل می‌رسد.

در رمان «احتمالاً گم شده‌ام»، خاطرات فرید رهدار و گندم راوی را به گذشته به مثابه ناخودآگاه پرتاپ می‌کند. راوی باید برای مواجهه شدن با سایه و آنیموس خود نقاب از صورت بردارد و برای یک روز زندگی حال را تعلیق و گذشته‌اش را استیضاح کند و قلوب از آن جرعه‌های بنوشد تا به تعادل در زندگی برسد و از گم‌شدن و جا ماندن در گذشته نجات یابد. راوی داستان روز یکشنبه ماه مهر را بعد از اتفاق شب گذشته را با سیلان ذهن آغاز می‌کند و قصد دارد به گذشته‌اش چنگ بزند و گم‌شده‌اش را بیابد. «پاهام را دراز می‌کنم روی زمین و سرم را تکیه می‌دهم به کاشی‌های سرد دیوار. فکر کنم خواب بودم. شاید هم بیدار. دیدم دوباره توی آن حیاط مربعی شکلی هستم که چهارتا باغچه دارد.

گندم بلوزش را می‌زند بالا.

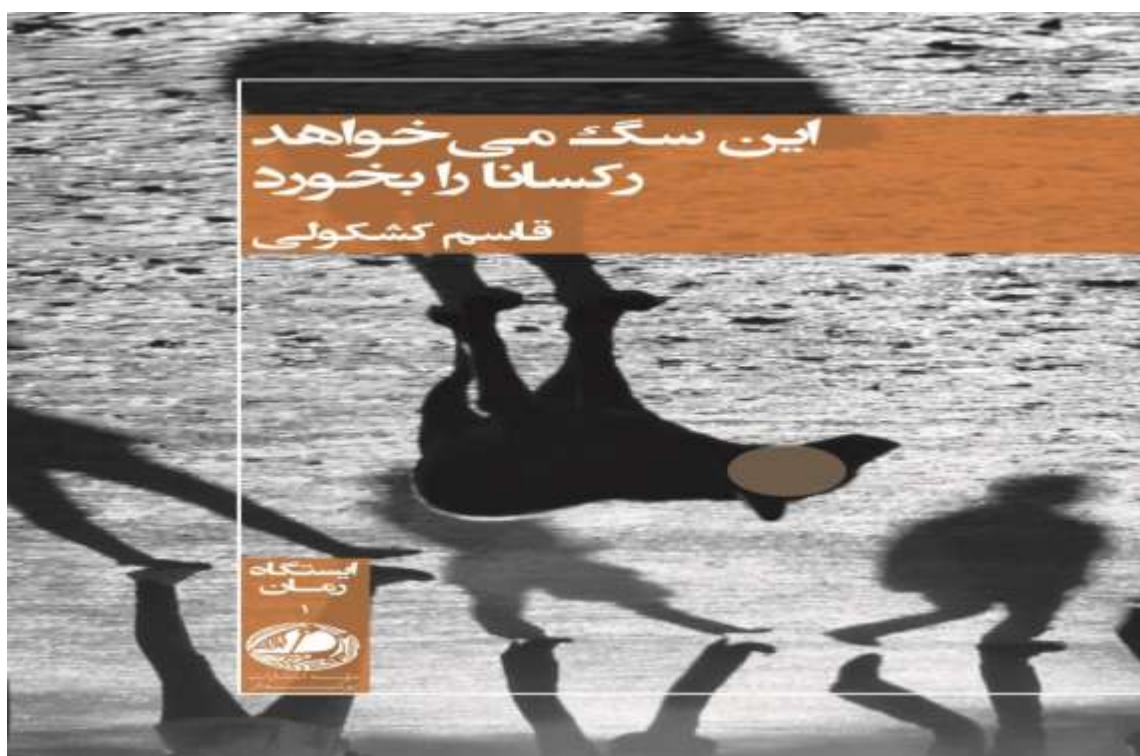
می‌گویند من با یک روح عشق بازی می‌کنم.

دروغ می‌گویند گندم خیالباف است.

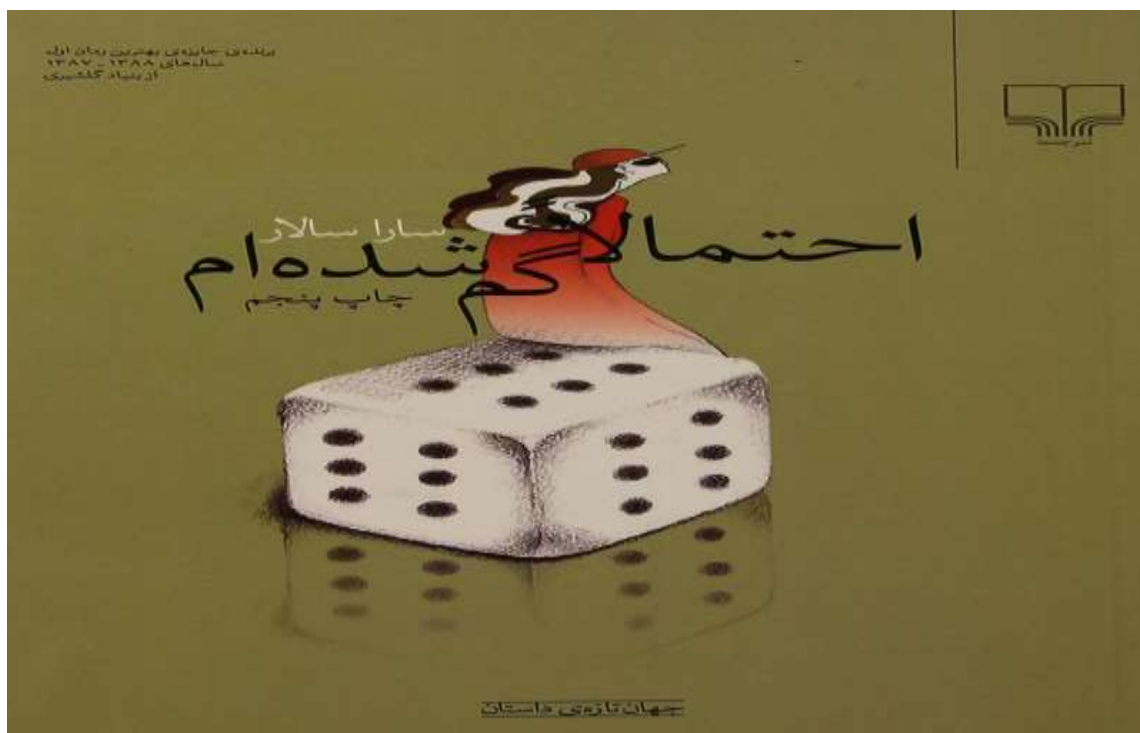
زبانش را در می‌آورد و می‌گویند من خیالبافم یا تو؟

دیدم دوباره توی آن حیاط مربع شکلی هستم که وسطش یک حوض بزرگ آبی است.» (ص ۸).

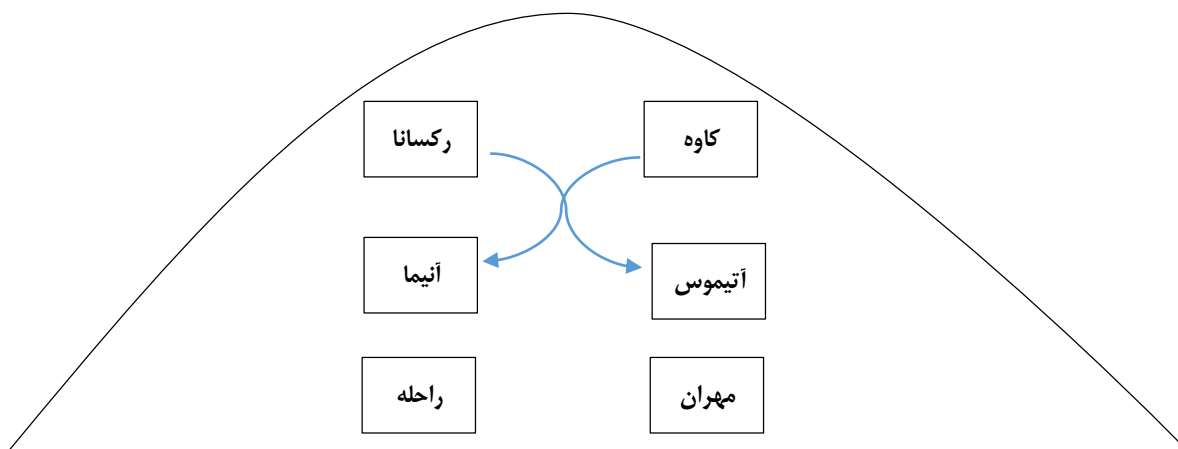
با توجه به مفاهیم روانشناسانه تحلیلی یونگ می‌توان حیاطی که در ناخودآگاه جمعی راوی شکل گرفته را به آنیموس و سایه راوی ربط داد. باغچه‌های این حیاط مربعی شکل در واقع پدر گندم، کیوان، منصور و فرید رهدار هستند. پدر گندم همان آنیموسی است که در کودکی از راوی مراقبت می‌کند و با مرگ پدر، راوی با سایه خود (گندم) مواجهه می‌شود. از دست دادن آنیموس دوران کودکی، راوی را در غیاب پدر به سمت سایه می‌کشاند. سایه راوی او را عرصه زندگی سنتی رومزه می‌کند و رهسپار تهران می‌کند و آنجا با فردی زنباره به نام فرید رهدار آشنا می‌کند. راوی تحت سیطره سایه خود قرار می‌گیرد و مدام با چالش مواجه می‌شود و با آمدن کیوان از سایه و آنیموس سایه‌اش فرار می‌کند و بازهم کیوان در قالب پدری برای راوی شکل می‌گیرد. آنیموس راوی، کیوان می‌شود که خصوصیات هم‌چون پدرش دارد و از او حمایت مالی



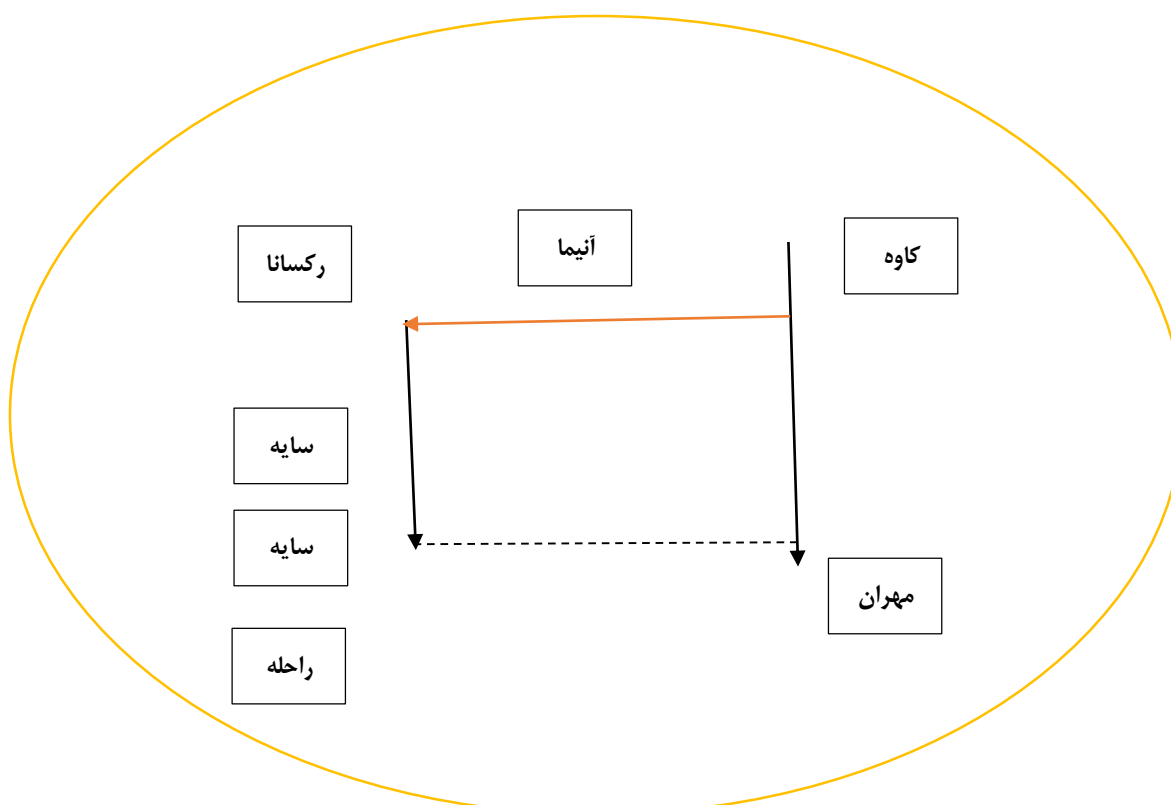
تصویر ۱- رمان «این سنگ می خواهد رکسانا را بخورد»



تصویر ۲- رمان «احتمالاً گم شده‌ام»



شکل ۱- آنیما و آنیموس



شکل ۲- روابط اجتماعی بر محور آنیما، آنیموس و سایه‌ها

## فهرست منابع

معمدنزاد، کاظم. (۱۳۸۶). "وسایل ارتباط جمعی"، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.

یزدجردی، پروانه. (۱۳۹۵). "نقد روانکاوانه آثار سپیده شاملو، با تکیه بر دو رمان "سرخ‌ تو از من"، "انگار گفته بودی لیلی" و مجموعه داستان "دستکش قرمز"، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشگاه الزهرا.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۵). "روانشناسی ضمیر ناخودآگاه"، مترجم: محمدعلی امیری. چاپ هفتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۵). "مشکلات روانی انسان مدرن"، مترجم: محمود بهفروزی، چاپ سوم، تهران: نشر جامی.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۶). "انسان و سمبولهایش"، مترجم: محمود سلطانی، چاپ یازدهم، تهران: نشر جامی.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۶). "ناخودآگاه جمعی و کهن الگو"، مترجمان: فرناز گنجی و محمدباقر اسمعیل‌پور، چاپ اول، تهران: نشر جامی.

آذرنیوار، لیلا. (۱۳۹۷). "کتاب رنج مرگ (نقد و تحلیلی بر رمان سمفونی مردگان عباس معروفی)"، چاپ اول، اردبیل: دانشگاه محقق اردبیلی.

اسکویی، نرگس. (۱۳۹۲). "تجزیه هویت در رمان سرخی تو از من"، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲۹، صص. ۱۱۹-۱۴۴.

اسنودن، روت. (۱۳۹۵). "خودآموز یونگ: آموزش میانی روانشناسی تحلیلی و آشنایی با نظریه‌های او"، مترجم: نورالدین رحمانیان، تهران: انتشارات آشیان.

بخشی، مهدیه، تربتی، سروناز، جعفری، علی، دادگران، سیدمحمد. و صبوری خسروشاهی، حبیب. (۱۴۰۰). "کاربست نظریه پنجره جوهری در تحلیل روابط اجتماعی بر اساس رویکرد تحلیلی یونگ"، فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در ارتباطات و رسانه، دوره ۴، شماره ۱۴، صص. ۶۷-۹۰.

بخشی، مهدیه، جعفری، علی، تربتی، سروناز، دادگران، سیدمحمد. و صبوری خسروشاهی، حبیب. (۱۴۰۰). "نقد کهن الگویی روابط اجتماعی در رمان‌های سیال ذهن ایرانی (مورد مطالعه: این سگ می‌خواهد رکسانا را بخورد)"، فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات، مقالات آماده انتشار.

برسler، چارلز. (۱۳۹۳). "درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی"، مترجم: مصطفی عابدینی فرد، چاپ سوم، تهران: انتشارات نیلوفر.

پاینده، حسین. (۱۳۹۴). "گشودن رمان، چاپ چهارم"، تهران: انتشارات مروارید.

پاینده، حسین. (۱۳۹۴). "گفتمان نقد (مقالاتی در نقد ادبی)"، چاپ سوم، تهران: انتشارات نیلوفر.

پاینده، حسین. (۱۳۹۴). "نقد ادبی و دموکراسی (جستارهایی در نظریه و نقد ادبی جدید)"، تهران: انتشارات نیلوفر.

پاینده، حسین. (۱۳۹۵). "داستان‌های کوتاه در ایران (داستان‌های مدرن)"، تهران: انتشارات نیلوفر.

رابرتسون، رایین. (۱۳۹۵). "یونگ شناسی کاربردی"، مترجم: ساره سرگلزایی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی.

شمیسا، سیروس. (۱۳۹۴). "داستان یک روح (شرح و متن کامل بوف کور صادق هدایت)"، چاپ سوم، تهران: انتشارات میترا.

فرهنگی، علی‌اکبر. (۱۳۹۱). "ارتباطات انسانی"، تهران: انتشارات رسا.

لاج، وات، دیچز، دیوید. و ایان و دیوید. (۱۳۹۴). "نظریه‌های رمان (از رئالیسم تا پسامدرنیسم)"، مترجم: حسین پاینده، چاپ سوم، تهران: انتشارات نیلوفر.

## **The Role of Archetypes in the Formation of Social Relations Based on Jung's Approach**

**Mahdiye Bakhshi, Sarvenaz Torbati, Ali Jafari, Seyedmohammad Dadgaran, Habib Sabori Khosroshahi**

### **Abstract**

The present article attempts to explain the role of Jung archetypes in the formation of a comparative analysis of the two fluid Iranian novels "This Dog Wants to Eat Roxana" and "Probably Lost" as a representation of social experience. Does it have social relations? Accordingly, by applying Jung's theories and using the method of psychoanalytic critique, the archetypes of anima, animus and shadow in the narrator of the novels have been analyzed. After reading the studied novels, the author observed that the narrators of both novels seek to confront their archetypes. Which are inherited in all individuals so that they can face the unknown area of their personality that is hidden and unknown to others and themselves by referring to the past and being aware of their collective subconscious, and in this way communicating with themselves and their relationship with improve others. But the way of dealing with archetypes was different in these narrators. In the novel, I am probably lost, the narrator of his knowledge wants to reconcile his shadow with his animosity. And this is how to get rid of the loss in the past and reach balance in the present life. But in the novel, this dog wants to eat Roxana and it is through the window of acceptance of Jung's archetypes that the individual subconscious, and ultimately the model of social relations, manifests itself in the social life of the novel. It is the narrator who reaches the stage of individuality by rejecting these shadows; An individual who leaves him alone but the narrator of the novel "Probably Lost" finds himself in the back and forth between animosity and shadow and understands the pattern of social relations in this regard.

**Key words:** social relations, fluid mind novel, archetype, Jung.